. تذکراین کتاب توسط مؤسسه فرهنگی - اسلامی شبکة الامامین الحسنین عليهما‌السلام بصورت الکترونیکی برای مخاطبین گرامی منتشر شده است.

لازم به ذکر است تصحیح اشتباهات تایپی احتمالی، روی این کتاب انجام گردیده است

آگاه شويم .

جلد اول .

 دوستى و دشمنى با آل پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم

نویسنده: حسن اميدوار

# مقدمه

بسم الله الرحمن الرحيم

با عنايت حضرت حق تعداد چهارده جلد كتاب در موضوعات مختلف اجتماعى و اخلاقى در سطح همگان كه كم و بيش نياز به عمل يا رعايت يا دانستن آن داريم با نام((آگاه شويم))همراه با سند از منابع معتبر كه داراى شهرت هستند ترتيب يافته است كه انشاء الله اميدوارم مورد قبول حضرت امام زمان عجل الله تعالى الشريف و شما خوانندگان آگاه قرار بگيرد كه بتوانيد با اين مجموعه بهره اى ببريد و دعاگوى ما باشيد. براى اطلاع عزيزان نام موضوعات به شرح زير است :

١. دوستى و دشمنى با آل پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم چرا؟

٢. خدمت به پدر و مادر چرا؟

٣. عزت نفس ، بلند همتى ، شرافت چرا؟

٤. خوردن مال مردم چرا؟

٥. حقوق همسايه و برادر دينى يا معاشرت خوب چرا؟

٦. وفاى به عهد و پيمان چرا؟

٧. مهمان نوازى چرا؟

٨. حرص و قناعت چرا؟

٩. اسراف و سخت گذرانى چرا؟

١٠. صدقه و انفاق چرا؟

١١. پيروى يا مخالفت با نفس چرا؟

١٢. احترام و نيكى به سادات چرا؟

١٣. رعايت زيردستان و يتيمان چرا؟

١٤. دعا و توسل چرا؟

حسن اميدوار

فروردين ماه ١٣٨٣

#  نمونه اى از دوستان واقعى ائمه عليهم‌السلام

 حكيم بن عتيبه گفت : خدمت حضرت باقر عليه‌السلام بودم ، خانه پر از جمعيت بود در اين هنگام پيرمردى كه تكيه بر عصاى آهنين خود داشت وارد شد بر در خانه ايستاده ، گفت : السلام عليك يابن رسول الله و رحمة الله و بركاته و سكوت كرد. حضرت باقر عليه‌السلام فرمود: عليك السلام و رحمة الله و بركاته .

پيرمرد رو به طرف حضار مجلس نموده بر همه سلام كرد و آنها جواب سلامش را دادند آنگاه متوجه حضرت شده و عرض كرد يابن رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مرا به نزديك خود جاى ده .

فوالله انى لاحبكم و احب من يحبكم و والله ما احبكم و لا احب من يحبكم لطمع فى دنيا والله انى لا بغض عدوكم و ابرء منه والله ما ابغضه و ابرء منه لوتر، كان بينى و بينه والله انى لاحل حلالكم و احرم حرامكم و انتظر امركم فهل تر جولى جعلنى الله فداك

به خدا سوگند شما را دوست دارم و دوستان شما را نيز دوست دارم ، اين علاقه و محبت من نسبت به شما و دوستانتان نه براى طمع در دنيا است . به خدا قسم دشمنان شما را دشمن دارم و از آنها بيزارم . اين دشمنى و بيزارى كه نسبت به آنها ابراز مى كنم خداى را شاهد مى گيريم كه نه به واسطه كينه و خصومتى است كه بين من و آنها باشد. آنچه شما حلال بدانيد حلال مى دانم و آنچه حرام بدانيد حرام مى دانم و انتظار فرج شما خانواده را مى كشم يابن رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فدايت شوم با اين خصوصيت آيا اميد نجاتى برايم هست ؟!

حضرت باقر عليه‌السلام فرمود: جلو بيا؛ او را پيش خواند تا در پهلوى خود نشانيد. آنگاه فرمود: پيرمرد.

شخصى خدمت پدرم على بن الحسين عليه‌السلام رسيد همين سوالى كه تو كردى از ايشان نمود. پدرم در جوابش فرمود: اگر از دنيا بروى وارد بر پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و على و امام حسن و امام حسين و على بن الحسين عليهم‌السلام مى شوى ، قلبت خنك خواهد شد و دلت از التهاب مى افتد شاد خواهى شد و چشمهايت روشن مى گردد، با كرام الكاتبين به خوبى و خوشى روبرو خواهى شد آنگاه كه جانت به اينجا برسد (در اين هنگام با دست اشاره به گلوى خود نمود) در زندگى نيز چيزهائى خواهى ديد كه باعث روشنى چشمت هست و با ما در مقامى بلند و ارجمند خواهى بود.

پيرمرد از شنيدن اين مقامات چنان غرق در شادى شد كه خواست براى مرتبه دوم عين جملات را از زبان امام عليه‌السلام شنيده باشد، از اين رو عرض كرد يابن رسول الله چه فرموديد؟!

حضرت باقر عليه‌السلام سخنان خود را تكرار كرد. پيرمرد عرض كرد اگر من بميرم بر پيغمبر و على و حسن و حسين و على بن الحسين عليهم‌السلام وارد مى شوم . چشمم روشن و دلم شاد و قلبم خنك مى شود و كرام الكاتبين را با شادى و خوشى ملاقات مى كنم وقتى جانم به گلويم برسد.

اگر زنده بمانم خدا چشمم را روشن مى نمايد و با شما در درجه اى بلند خواهم بود؟!

در اين هنگام پيرمرد را چنان گريه اى گرفت كه مانند ژاله اشك مى ريخت و با صداى بلند هاى هاى گريه مى كرد. آنقدر گريه كرد كه بر زمين افتاد. قطرات پياپى اشك و ناله هاى جانگداز كه حاكى از قلب پر محبت و ولاى پيرمرد بود چنان اطرافيان را تحت تاءثير قرار داد كه همه با صداى بلند شروع به گريه كردند. حضرت باقر عليه‌السلام رو به طرف پيرمرد نموده با دست مبارك قطرات اشك را از مژگانش مى گرفت و مى پاشيد.

پيرمرد سربلند نموده و عرض كرد يابن رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم دست مباركت را به من بده . حضرت دست خود را به طرفش دراز كرد.

پيرمرد گرفته شروع به بوسيدن كرد و بر چشمهاى خود گذاشت ، سينه و شكم خويش را گشود، دست آن جناب را بر روى سينه و شكم خود گذاشت آنگاه از جاى حركت كرده سلام داد و رفت .

حضرت باقر عليه‌السلام تا موقعى كه پيرمرد در حال رفتن ديده مى شد او را با توجه مخصوصى تماشا مى كرد، پس از آن روى به جمعيت نموده فرمود:

هر كس مايل است مردى از اهل بهشت را ببيند به اين شخص نگاه كند، حكيم بن عتيبه راوى حديث مى گويد هيچ مجلس عزائى را نديده بودم كه از نظر سوز و گداز و سيلاب اشك شباهت به اين مجلس داشته باشد. (١)

# سيد حميرى در حال احتضار چه ديد

محدث قمى رحمه‌الله در تتمة المنتهى مى نويسد سيد اسماعيل حميرى مردى جليل القدر و عظيم المنزله و از مادحين اهل بيت عليهم‌السلام است ، سابقه ندارد احدى از اصحاب ائمه حضرت باقر عليه‌السلام مانند سيد حميرى نشر فضائل امير المؤ منين و اهل بيت طاهرين عليهم‌السلام را نموده باشد.

علامه امينى قدس‌سره در جلد دوم الغدير ص ٢٢٢ در فضيلت و مقام سيد روايتى نقل مى كند كه مضمونش اين است .

حضرت رضا عليه‌السلام فرمود در خواب ديدم نردبانى داراى صد پله در محلى گذاشته شده از آن بالا رفتم وقتى به آخر نردبان رسيدم وارد قبه سبزى شدم كه خمسه طيبه عليهم‌السلام در آنجا نشسته بودند مردى در مقابل ايشان ايستاده بود و اين قصيده را مى خواند.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| لام عمر و باللوى مربع  |  | طامسة اعلامها بلقع  |

.

(٢) پيغمبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم همين كه مرا مشاهده نمود فرمود: مرحبا پسر جان على ابن موسى الرضا بر پدرت على و مادرت فاطمه و بر حسن و حسين عليهم‌السلام سلام كن ، سلام كردم فرمود بر شاعر و مادح ما در دنيا سيد حميرى نيز سلام كن . به او هم سلام كرده نشستم . پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود قصيده را بخوان . سيد شروع كرد به خواندن ، وقتى كه به اين شعر رسيد.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| و راية يقدمها حيدر  |  | و وجهه كالشمس اذ تطلع  |

.

پرچمى است بر دوش على عليه‌السلام صورت آن آقا همچون خورشيد درخشان است در اين هنگام حضرت رسول و فاطمه زهرا و ديگران دانه هاى اشك از مژگان فرو ريختند به اين قسمت شعر كه رسيد.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| قالوا له لو شئت اعلمتنا  |  | الى من الغابة و المفزع  |

مردم گفتند خوبست براى ما تعيين كنى پس از تو پناهگاه و دادرس ‍ كيست ؟ پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم دستها را بلند كرده فرمود:

الهى انت الشاهد على و عليهم انى اعلمتهم ان الغاية و المفزع على ابن ابيطالب((خدايا تو بر من و آنها گواهى كه اعلام كردم به ايشان پناه و فريادرس على بن ابيطالب است))اشاره نمود به امير المؤ منين عليه‌السلام. چون سيد از خواندن قصيده فارغ شد حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به من فرمود على ابن موسى اين قصيده را حفظ كند و به خواندنش مداومت داشته باشد بهشت را براى او در عهده مى گيرم . برايم تكرار نمود تا حفظ كردم .

عون مى گويد (٣) در مرضى كه به همان مرض سيد فوت شد به عيادتش ‍ رفتم عده اى از همسايگانش كه عثمانى مذهب بودند حضور داشتند. سيد مردى خوش صورت و گشاده پيشانى بود. وقتى من وارد شدم در حال احتضار بود.

در اين موقع نقطه سياهى در پيشانيش هويدا گشت كم كم زياد شد تا تمام صورتش را فرا گرفت . شيعيانى كه حاضر بودند از اين پيش آمد محزون شدند بر عكس ناصبى ها شادمان گرديده شروع به سرزنش كردند. چيزى نگذشت كه از همان محل نقطه سياه ، يك روشنى پديد آمد رفته رفته زياد شد و تمام صورت سيد نورانى گشت . زبان او باز شده شروع به لبخند نمود و اين شعر را در همان حال گفت (٤)

كذب الزاعمون : ان عليا لن ينجى محبه من هنات قدور بى دخلت جنة عدن و عفى لى الاله عن سيآتى فابشرو اليوم اولياء على و تولوا عليا حتى الممات ثم من بعده تولوا بنيه واحدا بعد واحدا بالصفات

دروغ گفتند آنهائى كه خيال مى كنند على عليه‌السلام دوستانش را از گرفتاريها نجات نمى دهد. سوگند به پروردگار داخل بهشت شدم و بخشيد خداوند گناهان مرا. اينك اى دوستان على شاد باشيد و آن آقا را تا هنگام مرگ دوست بداريد. پس از او فرزندانش را يكايك با صفاتى كه براى آنها معين شده تشخيص دهيد و نسبت به آن بزرگواران نيز ولايت پيدا كنيد.

همه بايد به اين خانواده متوسل شوند حضرت امام زين العابدين عليه‌السلام از پدر خود و آنجناب از على عليه‌السلام و ايشان از پيغمبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نقل كرد كه حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: آدم عليه‌السلام هنگامى كه مشاهده كرد انوارى از صلب او ساطع و درخشان است ، چون خداوند اشباح ما را از اعلاى عرش به پشت او انتقال داده بود در آن هنگام درخشش انوارى را مشاهده كرد پروردگارا اين نورها چيست ؟ خطاب رسيد شبح هاى نورى است كه از بهترين مكانهاى عرش ‍ به پشت تو انتقام داده امو لذلك امرت الملائكة بالسجود لك اذ كنت وعاء لتلك الاشباحبراى همين نورها بود كه دستور دادم ملائكه ترا سجده كنند زيرا حامل و ظرف اين اشباح بودى .

عرض كرد خدايا كاش انوار را براى من آشكار مى كردى ؟ خطاب رسيد آدم به بالاى عرش نگاه كن . صورت اشباح انوار ما از پشت آدم بر بالاى عرش منعكس شد. چشم آدم بر آنها افتاد. سئوال كرد خداوندا اين اشخاص كه نورهاى آنها منعكس شده كيانند؟ خداوند فرمود، آدم اينها اشباح بهترين مخلوق من و شريفترين مردمند. اين محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم است من محمودم در كارهايم نام او را از نام خود جدا كرده ام . آن ديگرى على است و من على عظيم اسمش را از اسم خود جدا كرده ام و اين فاطمه است ، من فاطر السموات و الارضم انا فاطم اعدائى من رحمتى يوم القضاء و فاطم اوليائى مما يبيرهم و يشينهم دشمنان خود را روز قيامت از رحمت خويش قطع مى كنم و دوستانم را از چيزهائى كه باعث هلاكت و عار آنها شود جدا مى نمايم ، از براى فاطمه نيز اسمى از اسمهاى خود جدا كرده ام .

اين دو حسن و حسين اند، منهم محسن و مجملهم و از من است احسان ، اسم آن دو را نيز از اسم خود جدا كرده امهولاء خيار خلقى و كرائم بريتى بهم آخذ و بهم اعطى و بهم اعاقب و بهم اثيب فتوسل بهم الى ياد آدم و اذا دهتك داهية فاجعلهم شفعاؤ ك فانى آليت على نفسى نفسا حقا لااخيب بهم آملا و لا اردلهم سائلا

ايشان بهترين مخلوق من و ارجمندترين خلائقند. ميزان ثواب به اندازه مهر و علاقه به آنهاست و عقاب به اندازه دورى و دشمنى با ايشان است به واسطه آنها مردم را مورد مؤ اخذه قرار مى دهم و هم به سبب آنها عطا مى نمايم و به واسطه ايشان كيفر مى كنم و پاداش مى دهم .

آدم ! بوسيله ايشان به من متوسل شو، هرگاه ترا گرفتارى پيش آمد كرد آنها را واسطه قرار ده زيرا من سوگند به حق بر خود ياد كرده ام كه اميدوار به آنها را نااميد نكنم و سوال كننده به وسيله ايشان را رد ننمايم .

آنگاه كه از آدم ترك اولى صادر شد و مورد عتاب قرار گرفت خداى را به همان اسماء خواند. خداوند او را بخشيد.

مفضل گفت از حضرت صادق عليه‌السلام سوال كردم تفسير اين آيه چيست( وَإِذِ ابْتَلَى إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ )فرمود: اين كلمات همان كلماتى بود كه آدم تلقى كرد و خداى را به آنها خواند تا از او گذشت و او اين چنين بر زبان جارى كرد يا رب اساءلك بحق محمد و على و فاطمة و الحسن و الحسين الاتبت على خدايا به حق محمد و على و فاطمه و حسن و حسين عليهم‌السلام ترا سوگند مى دهم كه از من درگذرى خداوند او را بخشيد او بخشاينده و مهربان است .

مفضل مى گويد عرض كردم يابن رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم پس در اين آيه كه مى فرمايد (فَأَتَمَّهُنَّ ) منظور چيست ؟ فرمود:

يعنى خداوند آن كلمات را تمام و تكميل كرد تا حضرت مهدى عجل الله له الفرج دوازده امام كه نه نفر آنها از اولاد حسين بن على عليهم‌السلام هستند. (٥)

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گر منظر افلاك بود منزل تو  |  | وز كوثر اگر سرشته باشد گل تو  |
| چون مهر على نباشد اندر دل تو  |  | مسكين تو و سعيهاى بى حاصل تو  |

با دوستان خود چگونه رفتار مى كنند صفوان بين يحيى مى گويد: عبدى (٦) نقل كرد كه زنم به من گفت مدت مديدى است حضرت صادق عليه‌السلام را زيارت نكرده ايم ، خوب است به حج برويم و در ضمن خدمت آنجناب رسيده تجديد عهدى بنمائيم . گفتم خدا شاهد است كه چيزى ندارم تا بتوانم به وسيله آن مخارج را تاءمين نمايم . گفت من مقدارى لباس و زيور دارم همان ها را به فروش و زاد راه قرار داده . همين كار را كردم .

همين كه نزديك مدينه رسيديم زنم مريض شد. به طورى مرضش شدت يافت كه مشرف به مرگ گرديد. وارد مدينه شديم ؛ او را در منزل به حال احتضار گذاشتم با اينكه نااميد از بهبوديش بودم خدمت حضرت صادق عليه‌السلام رسيدم . وقتى شرفياب شدم ديدم آن جناب دو جامه سرخ رنگ پوشيده است . سلام كردم . جواب داد. از زنم سوال كرد. جريان را به عرضش رساندم و اضافه كردم كه در موقع آمدن خدمت شما از زندگى او نااميد بودم .

آنجناب سر به زير انداخته كمى تاءمل كرد. آنگاه سربرداشت فرموده به واسطه بيمارى زنت محزونى ؟ عرض كردم آرى . فرمود غمگين مباش ‍ خوب مى شود من از خدا خواستم او را شفا دهد. اينك مراجعت كن خواهى ديد كنيز به او شكر طبرزد مى دهد. با عجله برگشتم ديدم به هوش ‍ آمده و نشسته است . كنيز مشغول شكر دادن به او است پرسيدم حالت چطور است . گفت خدا مرا سلامتى بخشيد اشتها به اين شكر پيدا كردم .

گفتم وقتى از پيش تو رفتم ماءيوس بودم . حضرت صادق عليه‌السلام از تو پرسيد حالت را شرح دادم . فرمود خوب مى شود برگرد خواهى ديد شكر مى خورد. گفت وقتى تو رفتى من جان مى دادم ناگاه ديدم مردى كه دو جامه سرخ رنگ پوشيده بود وارد شد، به من گفت حالت چطور است . گفتم مرده اى هستم هم اكنون ملك الموت براى قبض روحم آمده . آن مرد رو به ملك الموت نموده به او فرمود ملك الموت ! عرض كرد لبيك ايهاالامام . فرمود مگر تو ماءمور نيستى كه از ما اطاعت كنى و حرف ما را بشنوى ؟ عرض كرد آرى .

فرمود؛ من امر مى كنم كه اجل او را تا بيست سال ديگر به تاءخير اندازى . ملك الموت عرض كرد به ديده منت مطيع فرمان شمايم . آن مرد با ملك الموت بيرون شد من به هوش آمد. (٧)

نتيجه ارتباط و توسل به اين خانواده عليهم‌السلام داود رقى گفت دو برادرم به عنوان زيارت بيرون شدند، در بين راه يكى از آنها بسيار تشنه شد به طورى كه نتوانست بر روى الاغ خود را نگهدارد از مال سوارى بر زمين افتاد. برادر ديگر درباره او حيران گرديد كه چاره بينديشد. بالاخره به نماز ايستاد و خدا را به محمد و على و ائمه عليهم‌السلام قسم داد و به وجاهت و آبروى آنها درخواست كرد كه برادرش از تشنگى نجات دهد. يكايك ائمه عليهم‌السلام را نام برد تا به حضرت صادق عليه‌السلام رسيد، آنجناب را پيوسته مى خواند و به او پناه مى برد. در اين هنگام مردى را مشاهده كرد كه پيش آمده از حالش جويا شد. جريان تشنگى برادر خود را برايش شرح داد. آن مرد چوبى بدست او داده گفت اين چوب را بين دو لب برادرت بگذار. همين كه چوب را گذارد چيزى نگذشت كه چشمهايش باز شد از جا حركت كرده و نشست و اثرى از تشنگى در او نبود.

با يكديگر به راه افتادند زيارتى را كه قصد داشتند انجام دادند. در مراجعت وقتى به كوفه رسيدند آن برادرى كه متوسل شده و دعا مى كرد به مدينه رفت خدمت حضرت صادق عليه‌السلام رسيد. پس از شرفياب شدن حضرت فرمود بنشين حال برادرت چطور است ، چوب را چه كردى ؟

عرض كرد وقتى برادرم به آن حال در آمد من سخت اندوهگين شدم همين كه از تشنگى نجات يافت و زندگى از سرگرفت از خوشحالى چوب را فراموش كردم .

فرمود: وقتى تو از گرفتارى برادرت غمناك شدى خضر پيش من آمد. آن چوب كه قطعه اى از شجره طوبى بود به وسيله او فرستادم . غلامى را صدا زده فرمود آن كيسه چرمى را بياور. غلام آورد. حضرت آن را گشوده عينا همان چوب را بيرون آورد و به من نشان داد و دو مرتبه در ميان كيسه گذارد. (٨)

شرط نگهدارى ولايت ائمه عليهم‌السلام دقيق است امام زين العابدين عليه‌السلام فرمود: هنگامى كه جنازه براء بن معرور را آوردند تا حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بر او نماز بخواند. فرمود على بن ابيطالب عليه‌السلام كجاست ؟ عرض كردند براى انجام درخواست يكى از مسلمين به قبا رفته ، فرمود: خداوند مرا امر كرده كه نماز خواندن بر جنازه براء را تاءخير بيندازم تا على عليه‌السلام بيايد و از سخنى كه براء در حضور پيغمبر خدا به او گفته در گذرد و او را ببخشد و مرگ با، سم را خداوند كفاره همان سخن قرار دهد.

عرض كردند براء مردى شوخ بود، آن سخن را از روى مزاح گفت نه جدا تا خداوند بر گفته اش او را مواخذه نمايد.

فرمود اگر جدى گفته بود خداوند تمام اعمالش را تباه مى كرد اگر چه به مقدار فاصله بين زمين و عرش طلا و نقره صدقه داده باشد ولى چون مردى شوخ بود و آن سخن را به شوخى گفت من ميل دارم همه بدانيد كه على عليه‌السلام از او در خشم نيست و در حضور شما دو مرتبه او را حلال نمايد و از برايش طلب آمرزش كند تا باعث قرب و بلندى درجه او در نزد خدا گردد. (٩)

چيزى نگذشت على عليه‌السلام حاضر شد. جنازه براء را در پيش ‍ گرفته گفت خدا رحمتت كند براء! مردى بسيار با نماز و پيوسته روزه بودى و در راه خدا از دنيا رفتى . پيغمبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود اگر شخصى از مرده گان شما از پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بى نياز باشد همانا آن مرد براء بن معرور است كه به واسطه دعاى على عليه‌السلام از نماز پيغمبر بى نياز است از جاى حركت نموده بر او نماز خواند و دفنش كرد.

وقتى براى تعزيه نشست رو به بستگان براء نموده و فرمود: شما اى بستگان براء به تهنيت سزاوارتريد تا تسليت زيرا روح او كه به آسمانها صعود كرد از آسمان اول تا هفتم و از حجب تا كرسى و عرش برايش ‍ قبه هائى افراشتند. آنگاه به سوى بهشت رفت ، تمام خزان بهشت او را استقبال نمودند و همه حوريه ها او را مشاهده كردند همگى گفتندطوباك طوباك يا روح البراء! انتظر عليك رسول الله عليا صلوات الله عليهما و آلهما الكرام حتى ترحم عليك و استغفرلك .

خوشا به حالت ، خوشا به حالت ، روح براء! پيغمبر انتظار كشيد تا على عليه‌السلام بيايد و برايت طلب آمرزش و رحمت كند. حاملين عرش پروردگار به ما از طرف خداوند خبر دادند كه فرمود اى بنده اى كه در راه من جان دادى هر آينه اگر گناهانت به اندازه ريگها و شنها و دانه هاى باران و برگ درختان و به عدد مويهاى حيوانات و چشم برهم زدن و نفسها و حركات و سكنات آنها مى بود، به واسطه دعاى على بن ابيطالب عليه‌السلام بخشيده مى شد.

قال رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فتعرضوا عبادالله لدعاء على لكم و لا نتعرضوا لدعاء عليكم فان من دعا عليه اهلكه الله و لو كانت حسناته بعدد ما خلق الله كما ان من دعا له اسعده الله و لو كانت سيئاته بعدد ما خلق الله .

پيغمبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: بندگان خدا! خويشتن را در معرض دعاى على عليه‌السلام قرار دهيد مباد مورد نفرين او واقع شويد زيرا، بر هر كه نفرين كند خداوند او را هلاك خواهد نمود اگر چه كارهاى نيكش برابر با شماره تمام مخلوقات كند همانطور كه براى هر كس دعا كند سعادتمند مى شود اگر چه گناهانش به اندازه تمام مخلوقات باشد. (١٠)

محبت با اين خاندان چه مى كند؟ حضرت صادق عليه‌السلام فرمود: مردى روغن فروش علاقه و محبت شديدى نسبت به پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم داشت . هرگاه مى خواست در پى كار خود برود تا يكبار پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را نمى ديد نمى رفت .

حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم توجه به اين قسمت داشت .

هر وقت مى آمد آنجناب از جاى حركت مى كرد تا آن مرد او را ببيند.

روزى خدمت پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم رسيد. حضرت از جا حركت كرد. آن مرد نگاهى كرده رفت و چيزى نگذشت كه دو مرتبه مراجعت نمود. آنجناب وقتى او را مشاهده كرد كه بازگشته فرمود بنشين . نشست . فرمود چه شد امروز كارى كردى كه سابقه نداشت (براى مرتبه دوم بازگشتى .) عرض كرد به آن خدائى كه شما را به حق مبعوث نموده وقتى رفتم در بين راه خطورى در قلبم پيدا شد كه نتوانستم بر سر كار خود بروم به طورى كه مجبور به بازگشت شدم . پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم برايش دعا كرد.

چند روزى از اين جريان گذشت . حضرت در آن مدت او را نديد چون ديده نمى شد از حالش سوال نمود. گفتند ما نيز چند روز است او را نديده ايم . پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم با عده اى از اصحاب به طرف بازار روغن فروشان رفت . كسى در دكان او نيافت . از همسايگان حالش را پرسيد عرض كردند يا رسول الله آن مرد از دنيا رفت در بين ما مردى امين و راستگو بود. فقط يك خصلت بد داشت . فرمود چه خصلت . گفتند تعقيب از زنان مى كرد.

فقال رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم رحمه الله و الله لقد كان يحبنى حبا لو كان نخاسا لغفرالله لهفرمود خدا رحمتش كند به خدا قسم آنچنان مرا دوست داشت كه اگر بنده فروش((كسى كه مردمان آزاد را به عنوان بردگى و بندگى بفروشد))بود خداوند او را مى بخشيد. (١١) قبولى اعمال بستگى به ولايت دارد ابى شبل گفت حضرت صادق عليه‌السلام قبل از آنكه من چيزى بگويم ابتداءا فرمود: شما ما را دوست داريد و مردم دشمن مى دارند. شما ما را تصديق كرديد مردم تكذيب . شما مراعات حق ما را نموديد سايرين جفا كردند. خداوند زندگى شما را از نظر توفيق و هدايت و رحمت مانند زندگى ما قرار داده و مردن شما را از لحاظ رسيدن به سعادت ابدى مانند مردن ما.

توجه داشته باش به خدا سوگند فاصله بين يكى از شماها و روشن شدن چشمش به ديدن بهشت و مشاهده حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و ائمه عليهم‌السلام و شنيدن بشارت از آنها فقط به همين است كه جانش به اينجا برسد((با دست به طرف گلوى خود اشاره نموده پوست گلو را كشيد))اين سخن را تكرار فرمود باز تكرار فرمود قانع نشد تا به دين طريق قسم ياد كرد و الله الذى لا اله الا هو لحدثنى ابى محمد بن على عليه‌السلام بذلك .

سوگند به پروردگارى كه جز او خدائى نيست اين سخنان كه به تو گفتم پدرم محمد بن على امام باقر عليه‌السلام برايم حديث كرده .

فرمود ابا شبل راضى نيستيد كه شما نماز بخوانيد آنها هم بخوانند خداوند از شما قبول كند ولى از آنها نكند، شما زكات بدهيد آنها هم بدهند از شما قبول شود، از آنها نشود راضى نيستيد شما حج آوريد، آنها هم بجا آورند از شما بپذيرند ولى از آنها پذيرفته نشود. نماز و زكات و حج قبول نمى شود مگر از شما. از خداى بپرهيزيد، اكنون در زمانى هستيد كه حكومت در دست مخالفين ما است ، اداى امانت كنيد آنگاه كه مردم از هم تميز داده شوند هر كسى در پى هواى خويش مى رود ولى شما بحق مى پيونديد اگر از ما فرمانبردارى كنيد.

اكنون مگر قضاوت و فرمانداران و صاحبان مسائل از آنها نيست ؟ عرض ‍ كردم چرا! فرمود از خداى بپرهيزيد شما را قدرت مقابله با تمام مردم نيست هر دست از مردم به طرفى رفتند ولى شما راهى را رفتيد كه خدا مى خواهد.

خداوند از بين بندگانش حضرت محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را اختيار كرد شما نيز برگزيده خدا را اختيار نموديد. از خداى بپرهيزيد، امانات را به صاحبانش برسانيد چه سياه باشند و چه سفيد. از خوارج و نهروان باشند يا از ناصبيهاى شام . (١٢)

راه واقعى براى نجات كدامست ؟ محمد بن مسلم از حضرت باقر يا صادق عليه‌السلام نقل مى كند كه به آنجناب عرض كردم بعضى از مردم را مشاهده مى كنيم جديت در عبادت دارند و با خشوع بندگى مى كنند ولى اقرار به ولاى ائمه عليهم‌السلام ندارند و حق را نمى شناسند آيا اين عبادت و خشوع آنها را نفعى مى بخشد؟!

فرمود محمد! مَثَل اهل بيت پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مثل همان خانواده اى است كه در بنى اسرائيل بودند. هر يك از آن خانواده كه چهل شب عبادت و كوشش مى كرد پس از آن دعائى كه مى نمود مستجاب مى شد.

يك نفر از همان خانواده چهل شب را به عبادت گذرانيد، بعد از آن دعا كرد ولى مستجاب نشد. خدمت حضرت عيسى عليه‌السلام آمد از وضع خود شكايت كرد. عيسى عليه‌السلام تطهير نموده و نماز خواند آنگاه از خداوند راجع به آن مرد درخواست كرد. خطاب رسيد عيسى ! اين بنده من از راه و درى كه نبايد وارد شود وارد شده او مرا مى خواند با اينكه در قلبش نسبت به نبوت تو شك وجود دارد، اگر آنقدر دعا كند كه گردنش قطع شود و انگشتانش از هم بپاشد دعايش را مستجاب نخواهم كرد.

عيسى عليه‌السلام رو به او كرده فرمود خدا را مى خوانى با اينكه درباره نبوت پيغمبرش مشكوكى ؟! عرض كرد آنچه فرمودى واقعيت دارد، از خدا بخواه اين شك را از دل من بزدايد. عيسى عليه‌السلام دعا كرد خداوند او را بخشيد و به مقام ساير آن خانواده نائل شد (كه پس از چهل شب عبادت دعاشان مستجاب شد.) (١٣)

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ز پير عقل ، جوانى سوال كرد و چه گفت  |  | كه اى ز نور تو روشن چراغ انسانى  |
| بغير حب على طاعتى تواند بود  |  | كه خلق را برهاند ز قيد نيرانى  |
| جواب داد كه لا والله اين سخن غلط است  |  | دو بيت بشنو از من اگر سخندانى  |
| به حق قادر بيچون خداى سبحان  |  | بحق جمله كر و بيان روحانى  |
| كه دشمنان على را نماز نيست  |  | درست اگر چه سينه اشتر كنند پيشانى  |

# .. معنى حديث لاتعادو الايام

 صقر بن ابى دلف گفت هنگامى كه متوكل عباسى آقا امام على النقى عليه‌السلام را زندانى كرد من نگران شدم ، رفتم تا خبرى از حال آنجناب بگيرم . رزاقى كه زندانبان متوكل بود همين كه چشمش به من افتاد اشاره كرد پيش او بروم . رفتم ، گفت حالت چطور است . جواب دادم خوب . گفت بنشين . از اين پيش آمد متوحش شدم با خود گفتم اگر اين مرد بفهمد منظورم از آمدن به اينجا چيست چه خواهد لذا به او گفتم راه را اشتباه نموده ام .

وقتى مردم از گردش پراكنده شدند، پرسيد براى چه آمده اى ؟ گفتم مايل بودم خبرى بگيرم . گفت شايد آمده اى از آقايت خبر گيرى كنى ؟

يا تعجب سوال كردم آقايم كيست ؟! آقاى من امير المؤ منين است((اشاره به متوكل)). گفت ساكت باش آقاى حقيقى تو همان آقاى تو است از من مترس با تو هم مذهب هستم . گفتم الحمد لله پرسيد ميل دارى آقايت را ملاقات كنى ؟ جواب دادم آرى . گفت بنشين تا متصدى اخبار و نامه ها از خدمتش خارج شود.

همين كه آن مرد بيرون شد. به غلامى گفت دست صقر را بگير ببر در همان اطاقى كه آن مرد علوى زندانى است آن دو را با يكديگر تنها بگذار. مرا نزديك اطاقى برد، اشاره كرد همين جا است داخل شو. وارد شدم . ديدم امام عليه‌السلام بر روى حصيرى نشسته در جلوش قبرى كنده اند، سلام كردم . دستور داد بنشينم . آنگاه پرسيد براى چه آمدى ؟! عرض كردم آمدم از شما خبر بگيرم . در اين خلال باز چشمم به قبر افتاد، گريه ام گرفت . آنجناب متوجه شده فرمود صقر ناراحت نباش اينها نمى توانند مرا آزارى برسانند: خدايا سپاسگزارى كردم .

عرض كردم آقاى من ، حديثى از پيغمبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نقل شده معنى آنرا نمى فهمم . پرسيد كدام حديث گفتم اين فرمايش ‍ پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم((لاتعادو الايام فتعاديكم))روزها را دشمن نداريد كه با شما دشمنى مى ورزند.

فرمود: ايام ، ما خانواده هستيم تا آسمانها و زمين پايدار باشد شنبه اسم پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم است يكشنبه امير المؤ منين عليه‌السلام دوشنبه امام حسن و امام حسين عليهم‌السلام سه شنبه على بن الحسين و محمد بن على و جعفر بن محمد عليهم‌السلام است چهارشنبه موسى بن جعفر و محمد بن على و من هستم پنج شنبه امام حسن عسكرى و جمعه پسر پسرم (حضرت صاحب الزمان عجل الله فرجه ) بسوى او اجتماع مى كنند. جمعيت حق اوست كه زمين را پر از عدل و داد مى كند همانطور كه از ظلم و جور پر شده . اين است معنى ايام ، مبادا با آنها در دنيا دشمنى كنيد كه آنها نيز در آخرت با شما دشمنى خواهند كرد. آنگاه فرمود وداع كن و خارج شو كه بر تو اطمينانى ندارم . (١٤)

اى خوشا بحال شيعيان على عليه‌السلام عماد الدين طبرى در كتاب بشارة المصطفى نقل مى كند كه روزى پيغمبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بسيار شاد و خرم وارد بر امير المؤ منين عليه‌السلام شد بر او سلام كرد. جواب داد. على عليه‌السلام عرض ‍ كرد يا رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم هيچگاه نديده بودم مانند امروز شاد و خرم باشيد. فرمود آمده ام تو را بشارت دهم . يا على در اين ساعت جبرئيل بر من نازل شد، گفت خداى سلامت مى رساند و مى گويد على را بشارت ده شيعيان مطيع و عاصيش اهل بهشتند.

همين كه على عليه‌السلام اين سخن را شنيد به سجده افتاد آنگاه دست بسوى آسمان دراز نموده عرض كرد پروردگارا! گواه باش بر من كه نيمى از حسنات خود را به شيعيانم بخشيدم . امام حسن عليه‌السلام نيز همين كار را كرد. امام حسين عليه‌السلام هم گفت خدايا گواه باش من هم نصف حسنات خود را به شيعيان پدرم بخشيدم .

پيغمبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود شما از من سخاوتمندتر نيستيد من نيز نيمى از حسنات خود را به شيعيان على بخشيدم . خداوند خطاب كرد: كرم شما از من بيشتر نيست من تمام گناهان شيعيان على را بخشيدم و آمرزيدم . (١٥)

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| من مير فلك فقرم و عشق است عسكرم  |  | ارض است سيرگاه و سماوات لشكرم  |
| آلوده ام اگر بكثافات معصيت آسوده ام  |  | چو من ز محبان حيدرم  |
| با دوستى حيدر و اولاد او  |  | مرا كى خوف باشد ز مجازات محشرم  |
| زاهد تو با ولاى على زر چه مى كنى  |  | تخويفم از جهنم و احراق آذرم  |
| وز رستخيز خوف نباشد مرا بدل  |  | شافع على بود چو به درگاه داورم  |
| امروز در دلم چو بود مهر مرتضى  |  | در روز حشر عرش شود سايه سرم  |
| فردا چو سر ز خاك بر آرم من  |  | اى ودود دستم رسان بدامن آل پيمبرم  |
| يا رب گواه باش كه از نسل فاطمه عليها‌السلام  |  | هفت است و چهار سرور و هادى و رهبرم  |
| جز بر امام غائب وحى ، پور عسكرى  |  | پيرى و مرشدى نبود هيچ در برم  |
| يا رب ز جرم و معصيتم درگذر كه نيست  |  | غير از اميد عفو تو اميد ديگرم  |

# با دشمنان اينطور مى كنند با دوستان چه خواهند كرد؟

جلودى يكى از فرماندهان و امرائى بود كه در دربار هارون الرشيد مقامى ارجمند داشت و نسبت به او خدمات زيادى كرده بود عاقبت بدست ماءمون به اين طريق كشته شد. ياسر خادم گفت على بن موسى الرضا عليه‌السلام به ماءمون گوشزد كرد كه تو نبايد در خراسان بسر برى و مركز مسلمين محلى كه آباء و اجدادت در آنجا زندگى مى كردند خالى بگذارى ، صلاح اين است كه از بلاد خراسان به آن نواحى كوچ كنى و از نزديك رسيدگى به امور مسلمين بنمائى .

اين خبر به گوش ذوالرياستين رسيد. در آن وقت ذوالرياستين به طورى قدرت و نفوذ داشت كه ماءمون در قبال او از خود اظهار راءيى نمى توانست بكند. به ماءمون گفت صلاح اين است كه در خراسان باشى تا مردم كدورتى كه به واسطه ولايت عهدى على بن موسى الرضا عليه‌السلام و كشتن برادرت محمد امين دارند فراموش كنند. چنانچه سخن مرا باور ندارى در اينجا مردان آزموده اى هستند كه سالها در دربار پدرت هارون الرشيد خدمت كرده اند با آنها مشورت كن ببين چه صلاح مى دانند. ماءمون پرسيد آنها كيانند؟ گفت مانند على بن ابى عمران و ابن يونس و جلودى .

اين چند نفر همانهايى بودند كه نسبت به ولايت عهدى على بن موسى الرضا عليه‌السلام مخالفت كردند. ماءمون به همين جهت آنها را زندانى كرده بود. گفت اشكالى ندارد مشورت خواهم كرد.

فردا صبح كه حضرت رضا عليه‌السلام تشريف آورد، سوال كرد راجع به موضوعى كه گفته بودم چه كردى ؟ گفتار ذوالرياستين را براى حضرت نقل كرد و آن چند نفر را دستور داد بياورند، اولين كسى كه از آنها وارد كردند على بن ابى عمران بود. همين كه چشمش به حضرت رضا عليه‌السلام افتاد كه در پهلوى ماءمون نشسته ، گفت يا امير المؤ منين به خدا پناه مى برم از اينكه خلافت را از ميان بنى عباس خارج كنى و در ميان دشمنان خود قرار دهى ، همان كسانى كه آباء و اجدادت آنها را مى كشتند و متوارى مى نمودند.

ماءمون گفت زنازاده بعد از اين همه گرفتارى و رنج و زندانى كشيدن هنوز دست از ياوه سرائى خود برنداشته اى . دژخيم را دستور داد سر از پيكر او بردارد او را كشتند.

پس از على بن ابى عمران ، ابن يونس را وارد كردند. او هم وقتى حضرت رضا را پهلوى ماءمون مشاهده كرد گفت : اين كسى كه پهلويت نشسته (العياذ بالله ) بتى است كه به جاى خدا پرستيده مى شود. ماءمون گفت زنازاده تو هم بعد از اين همه دست از گفتار ناشايست خود برنداشته اى ، دژخيم ! گردن اين را هم بزن . دژخيم پيش آمده او را نيز كشت . پس از اين دو نفر جلودى را وارد كردند.

آن زمان كه محمد بن جعفر بن محمد در مدينه قيام كرده بود هارون الرشيد همين جلودى را با سپاهى به سركوبى او فرستاده دستور داده بود كه اگر بر محمد غلبه كردى سرش را از بدن جدا نما. و خانه هاى آل ابيطالب را ويران كن ، زنان ايشان را غارت نما، به طورى كه بر هيچ زنى بيش از پيراهنى باقى نماند. جلودى دستورات هارون را انجام داد با لشكريان خود به خانه على بن موسى الرضا عليه‌السلام حمله كرد. در اين هنگام حضرت رضا عليه‌السلام متوجه حمله او شد. تمام زنان را داخل خانه اى جاى داد و خودش بر در خانه ايستاد. جلودى گفت همانطور كه هارون الرشيد ماءمورم كرده ناچارم از اينكه داخل خانه شوم و تمام اشياء زنان را غارت كنم . على بن موسى الرضا عليه‌السلام فرمود من آنچه دارند از آنها مى گيرم و براى تو مى آورم سوگند ياد مى كنم كه هر چه دارند از آنها بگيرم . پيوسته حضرت از او درخواست مى كرد و سوگند مى خورد تا بالاخره راضى شد. آنجناب داخل اطاق گرديد آنچه داشتند از آنها گرفت حتى گوشواره ها و پابندهائى كه زنان عرب مانند دست بند به پا مى بندند و چادرهايشان را و هر چه در خانه از او كم و زياد وجود داشت براى جلودى آورد.

امروز كه جلودى را پيش ماءمون آوردند همين كه چشم على بن موسى الرضا عليه‌السلام به او افتاد به ماءمون فرمود: اين پيرمرد را به من ببخش . ماءمون گفت آقاى من اين همان كسى است كه نسبت به دختران پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آن جنايات را انجام داده و آنها را غارت نموده . جلودى متوجه شد كه حضرت رضا با ماءمون صحبت مى كند سوال از عفو و بخشش مى نمايد خيال كرد آن آقا بر ضرر او سخن مى گويد و منظورش كشته شدن اوست به واسطه اعمالى كه قبلا از او نسبت به اين خانواده سر زده بود. رو به ماءمون كرده گفت يا امير المؤ منين تو را به خدا و به خدماتى كه نسبت به پدرت هارون الرشيد كرده ام سخنان اين مرد را درباره من قبول مكن .

ماءمون به حضرت رضا عليه‌السلام عرض كرد آقا! خودش راضى نيست ما هم به سوگند او احترام مى گذاريم و گفته اش را مى پذيريم . به جلودى گفت به خدا قسم سخن حضرت رضا عليه‌السلام را درباره ات نمى پذيرم . دژخيم را دستور داد كه او را هم به دو رفيقش ملحق كند. جلودى نيز كشته شد. (١٦)

# تقليد از على عليه‌السلام كرد يكى از پادشاهان

مسخره اى داشت كه با تقليد از اشخاصى باعث انبساط شاه مى گرديد. شاه خود مذهب سنت را داشت ولى وزيرش مردى ناصبى و دشمن خاندان نبوت بود. زمانى پادشاه را مسافرتى پيش آمد وزير را به جاى خود نشاند. وزير مى دانست مقلد از دوستان على عليه‌السلام و شيعه مذهب است . روزى او را خواسته گفت بايد براى من تقليد على ابن ابيطالب عليه‌السلام را در بياورى . مقلد هر چه پوزش خواست و طلب عفو نمود پذيرفته نشد عاقبت از روى ناچارى يك روز مهلت خواست .

روز بعد با لباس اعراب در حالى كه شمشيرى بران در كمر داشت وارد شد جلو وزير آمد با لحنى جدى و آمرانه گفت ايمان به خدا و پيغمبر و خلافت بلافصل من بياور والا گردنت را مى زنم . وزير به خيال اينكه شوخى و مسخرگى مى كند سخت در خنده شد.

مقلد جلوتر آمد با لحنى جدى تر سخنان خود را تكرار كرد و مقدارى شمشير را از نيام خارج نمود. خنده وزير شديدتر شد. بالاخره در مرتبه سوم با كمال نيرو پيش آمد و تمام شمشير را از نيام كشيد سخنان خود را براى آخرين بار گفت . وزير در حالى كه غرق در خنده بود ناگاه متوجه شد شمشيرى بران بر فرقش فرود آمد. با همان ضربت به زندگيش خاتمه داد.

جريان به پادشاه رسيد. مقلد فرارى شد دستور داد او را پيدا كنند وقتى حاضر شد واقع جريان را مشروحا نقل كرد. پادشاه از عمل بجايش ‍ خنديد و او را بخشيد. (١٧)

بايد خدمتكارى چنين خانواده اى را كرد صاحب خزائن مرحوم نراقى مى گويد: شيخ محمد كليددار روضه مقدسه كاظمين كه خود، او را ملاقات كردم و مرد متدينى بود گفت هنگامى كه حسن پاشا بعد از سلطنت نادرشاه افشار در ايران ؛ پادشاه عراق بود و در بغداد تمكن داشت روزى در ايام جمادى الثانى كه بعضى از امراء و افنديان و اعيان آل عثمان در مجمع او حضور داشتند پرسيد چيست كه اول ماه رجب را نورباران مى گويند؟!

يكى از ايشان جواب داد چون در آن شب بر قبور ائمه دين نور مى بارد. گفت در اين مملكت قبور ائمه بسيار است البته مجاورين اين قبور آن نور را مشاهده خواهند نمود خوب است كليددار ابو حنيفه كه امام اعظم ايشان است و كليددار شيخ عبدالقادر را طلب نمائيم و از آنها استفسار كنيم . وقتى آنها را احضار كرد گفتند ما چنين چيزى مشاهده نكرده ايم .

حسن پاشا گفت حضرت موسى بن جعفر عليه‌السلام و حضرت جواد عليه‌السلام نيز از اكابر دينند بلكه جماعت رافض آنها را واجب الاطاعه مى دانند شايسته است كه از كليددار روضه ايشان نيز بپرسيم . همان ساعت ملازمى كه به عرف اهل عرف بغداد چوخار گويند در پى كليددار فرستاد. شيخ محمد مى گويد كليددار آنوقت پدرم بود من تقريبا در سن بيست سالگى بودم ؛ با پدرم در كاظمين بوديم كه چوخاردار به احضار پدرم آمد. خود چوخاردار هم نمى دانست با پدرم چه كار دارند. پدرم به بغداد رفت من نيز با او رفتم . بر در خانه پاشا ايستادم پدرم را به حضور بردند.

پاشا از پدرم سوال كرده بود كه مى گويند شب اول رجب شب نورباران است و اين رسم به واسطه باريدن نور بر قبور ائمه دين است تو آن را در كاظمين مشاهده كرده اى ؟ پدرم بدون تاءمل گفت بلى همين طور است من مكرر ديده ام . پاشا گفت امر غريبى است اول ماه رجب نزديك است آماده باش من شب اول رجب را در روضه مقدسه كاظمين عليه‌السلام بسر خواهم برد. پدرم از شنيدن اين سخن در فكر شد كه اين چه جراءتى بود من كردم و چه سخنى بود از من صادر شد با خود گفت احتمال دارد مراد نور ظاهرى نباشد من نور محسوسى نديده ام متحير و غمناك بيرون آمد.

من همين كه او را ديدم آثار تغيير و ملال در صورتش آشكارا مشاهده كردم سبب گرفتگى را پرسيدم . گفت فرزند! خود را به كشتن دادم و با حال تباه روانه كاظمين شديم .

در بقيه آن ماه پدرم به وصيت و وداع مشغول بود و امور خود را انجام مى داد، خورد و خواب او تمام شد، روز و شب را به گريه و زارى مى گذرانيد، شبها در روضه مقدسه تضرع مى كرد و به ارواح مقدسه ايشان توسل مى جست ، خدمتكارى خود را شفيع قرار داد، بالاخره روز آخر ماه جمادى آلاخر رسيد. نزديك غروب كوكبه پاشا ظاهر شد چيزى نگذشت كه وارد گرديد، پدر مرا طلبيده گفت بعد از غروب روضه را خلوت كن و زوار را بيرون نما.

حسب الامر چنان كرد كه دستور داده بود، هنگام نماز شام پاشا داخل روضه شد امر كرد شمعها را خاموش كنند، روضه مقدسه تاريك شد. پاشا چنانچه رسم سنّيان است فاتحه اى خواند و در طرف عقب ضريح مقدس مشغول ادعيه و نماز شد، پدرم در سمت پيش روى مبارك ، ضريح را گرفته بود و محاسن خود را بر زمين مى ماليد و صورت را بر زمين مى سائيد، تضرع و زارى مى كرد مانند ابر بهار اشك مى ريخت من نيز از سوز و گداز او به گريه افتادم . بر اين حال تقريبا دو ساعت گذشت ، نزديك بود پدرم قالب تهى كند، ناگاه سقف مجازى بالاى ضريح مقدس شق شد چنان نور درخشيد كه گويا صدهزار خورشيد و ماه مشعل بر ضريح مقدس و روضه منوره مى تابد، هزار مرتبه از روز روشن تر در اين هنگام صداى حسن پاشا بلند گرديد كه به آواز بلند مكرر مى گفت صلى الله على النبى محمد و آله . آنگاه پاشا برخواست ضريح مقدس را بوسيد و پدرم را طلبيد. محاسن او را گرفت به طرف خود كشيد، ميان دو چشمش را بوسيد گفت (بزرگ مخدومى دارى ) خادم چنين مولائى بايد بود؛ بر پدرم و ساير خدام انعام بسيار نمود و در همان شب به بغداد مراجعت كرد. (١٨)

# ارادت دوستان و توجه ائمه عليه‌السلام به آنها

 محمد بن مسلم گفت از كوفه به طرف مدينه خارج شدم مريض و سنگين بودم . به حضرت باقر عليه‌السلام عرض شد كه محمد بن مسلم (١٩) مريض است . آنجناب بوسيله غلامى شربتى كه سرپوش پارچه اى بر روى آن بود فرستاد. غلام شربت را آورده گفت به من دستور داده اند تا نخورى از اينجا نروم . همين كه شربت را به دهان نزديك كردم بوى مشك از آن ساطع بود. ديدم شربتى خوش طعم و سرد است وقتى آشاميدم غلام گفت حضرت باقر عليه‌السلام فرموده بعد از آنكه خوردى حركت كن بيا.

از فرمايش آنجناب در انديشه شدم با اينكه قبل از آشاميدن قدرت بر روى پا ايستادن را نداشتم شربت كه در شكمم داخل شد مثل اينكه در بندهاى آهنين بسته بودم همه باز شد . به در خانه آن سرور آمده اجازه ورود خواستم فصوت لى صح الجسم ادخل ادخلبا صداى بلند فرمود خوب شدى داخل شو، داخل شو.

وارد شدم ، گريه ام گرفت ، اشك مى ريختم سلام كرده دست آنجناب را بوسيدم . فرمود براى چه گريه مى كنى ؟ عرض كردم فدايت شوم گريه ام براى اين است كه از خدمت شما دورم و در فاصله بسيار زيادى واقع شده ام اينك كه خدمتتان رسيده ام نمى توانم زياد بمانم و شما را ببينم . فرمود اما اينكه نمى توانى زياد بمانى خداوند دوستان ما را چنين قرار داده بلا را نسبت به ايشان سريع كرده و اما دورى و غربت كه گفتى ، بايد راجع به اين موضوع به ابى عبدالله عليه‌السلام تاءسى بجوئى ، دور از ما در فرات و عراق دفن شده صلى الله عليه . اينكه گفتى فاصله بين تو و ما زياد است همانا مومن در دنيا و ميان اين مردم كج رفتار، غريب است تا زمانى كه بسوى رحمت خدا برود. اينكه مى گوئى ما را دوست دارى و مى خواهى پيوسته ما را ببينى خداوند از قلبت آگاه است و بر اين ولا و محبت تو را پاداش خواهد داد. (٢٠)

براى مرگ دوستان چه مى كنند؟ هنگامى كه يونس بن يعقوب از دنيا رفت . حضرت رضا عليه‌السلام براى او حنوط و كفن و آنچه احتياج داشت فرستاد. غلامان خود و پدرش ‍ را دستور داد كه بر جنازه او حاضر شوند. فرمود اين مرد مولى و دوست حضرت صادق عليه‌السلام است كه در عراق ساكن بوده . فرمود جنازه را به بقيع ببريد اگر اهل مدينه از دفن در آنجا جلوگيرى كردند و گفتند اين مرد عراقى است بگوئيد دوست حضرت صادق عليه‌السلام است كه در عراق زندگى مى كرده . اگر نگذارند ما هم نمى گذاريم مواليان خود را بعد از اين در بقيع دفن كنند. يونس بن يعقوب را در آنجا دفن كردند. حضرت رضا عليه‌السلام به محمد بن حباب كه رفيق و همسفر يونس ‍ بود پيغام داد كه بر جنازه او نماز بگذارد.

محمد بن وليد گفت روزى من بر سر قبر يونس بن يعقوب بودم متصدى و متولى قبرستان بقيع جلو آمده گفت صاحب اين قبر كيست ؟ كه على بن موسى الرضا عليه‌السلام به من دستور داده چهل روز يا چهل ماه (راوى مى گويد ترديد از من است ) بر روى قبرش آب بپاشم .

متولى گفت سرير پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم پيش من است هرگاه يكى از بنى هاشم مى ميرد آن تابوت تكان مى خورد و صدا مى دهد من متوجه مى شوم كه يكى از آنها مرده است فرداى آن شب معلوم مى شود چه شخصى مرده است . در شبى كه صاحب اين قبر مرده بود سرير تكان خورده صدا داد. با خود گفتم از بنى هاشم كسى كه مريض نيست ، پس كه مرده فردا آمدند و از من سرير را خواستند گفتند مولى حضرت صادق عليه‌السلام كه در عراق بوده از دنيا رفته است . (٢١)

# فرزندان خود را اين چنين تربيت كنيد

معاويه روزى براى ابوالاسود دئلى هديه اى فرستاد كه مقدارى از آن ، حلوا بود. منظورش از فرستادن هديه اين بود كه دل آنها را بدست آورد و قلبشان را از محبت على عليه‌السلام خالى كند. ابوالاسود دختركى پنج ساله يا شش ساله داشت پيش پدر آمد همين كه چشمش به حلوا افتاد لقمه اى از آن برداشت در دهان گذاشت .

ابوالاسود گفت دختركم ! بينداز، اين غذا زهرى است ، معاويه مى خواهد بوسيله حلوا ما را فريب دهد و از امير المؤ منين عليه‌السلام دور كند، محبت ائمه عليهم‌السلام را از قلب ما خارج نمايد. دخترك گفت قبحه الله يخدعنا عن السيد المطهر بالشهداء المزعفر تبا لمرسله و آكله خدا صورتش را زشت كند. مى خواهد ما را از سيد پاك و بزرگوار به وسيله حلوائى شيرين و زعفران دار بفريبد. مرگ بر فرستنده و خورنده اين حلوا باد. آنقدر دست به گلو برد و خود را رنج داد تا آنچه خورده بود قى كرد آنگاه كه خود را پاك از آلودگى حلوا يافت اين شعر را سرود.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ابا لشهد المزعفر يابن هند  |  | نبيع عليك احسابا و دينا  |
| معاذ الله كيف يكون هذا  |  | و مولانا اميرالمومنينا  |

 (٢٢)

بلال بن حمامه گفت ، روزى پيغمبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم شاد و خندان بر ما وارد شد. عبدالرحمن بن عوف از جا حركت نموده عرض كرد يا رسول الله از چه چيز اين چنين خندانيد؟ فرمود به واسطه بشارتى كه از طرف پروردگارم به من رسيده آنگاه كه خداوند اراده كرد فاطمه عليها‌السلام را به ازدواج على عليه‌السلام در آورد ملكى را امر كرد شجره طوبى را تكان دهد. همين كه آن را تكانيد ورقه هائى بر زمين ريخت خداوند ملائكه اى بوجود آورد تا آن اوراق را جمع آورى كنند.

روز قيامت كه مى شود همان ملائكه در محشر ميان مردم گوش مى كنند فلا يرون محبا لنا اهل البيت محضا الا دفعوا اليه منها كتابا هر دوست خالص ما خانواده را كه ببينند يكى از آن نوشته ها را به او مى دهند كه برايت آزادى از جهنم است . به بركت برادر و پسر عمويم على ابن ابيطالب و دخترم فاطمه زهرا عليهما‌السلام مردان و زنانى از امتم از شراره آتش جهنم آزاد مى شوند. (٢٣)

# اسم شيعه بر هر كسى صادق نيست

 هنگامى كه ماءمون على بن موسى الرضا عليه‌السلام را وليعهد خود قرار داد عده اى به در خانه آنجناب آمده اجازه ورود مى خواستند. گفتند به حضرت رضا عليه‌السلام عرض كنيد يك دسته از شيعيان على عليه‌السلام مى خواهند خدمت شما برسند. در جواب آنها فرمود من مشغولم آنها را برگردانيد.

فردا آمدند مانند روز قبل خود را معرفى كردند باز فرمود آنها را برگردانيد تا دو ماه به همين طريق مى آمدند و برمى گشتند بالاخره از شرفيابى ماءيوس شدند.

روزى به دربان گفتند به آقاى ما على بن موسى عليه‌السلام بگو ما شيعه پدرت على عليه‌السلام هستيم دشمنان به واسطه اجازه ندادن شما ما را سرزنش كردند. اين بار برمى گرديم و از خجالت به وطن خود نخواهيم رفت زيرا تاب شماتت دشمنان را نداريم . اين مرتبه اجازه فرمود داخل شدند و سلام كردند آنجناب نه جواب سلام و نه اجازه نشستن داد. همانطور ايستاده عرض كردند يابن رسول الله اين چه ستمى است كه بر ما روا مى دارى ما را خوار مى گردانى بعد از اين همه سرگردانى كه اجازه شرفياب شدن نمى دادى ديگر چه براى ما باقى ماند.

فرمود اين آيه را بخوانيد (وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَيَعْفُو عَنْ كَثِير) ((هر مصيبى كه بر شما وارد مى شود به واسطه كارهائى است كه كرده ايد با اينكه بسيارى از آنها را مى بخشند))در اين عمل من از خدا و پيغمبر و على و آباء طاهرينم عليهم‌السلام پيروى كردم آنها شما را مورد عتاب قرار دادند من نيز چنين كردم .

عرض كردند سبب چه بود كه باعث عتاب و سرزنش شديم . فرمود چون شما ادعا مى كنيد ما شيعيان على عليه‌السلام هستيم . واى بر شما شيعيان آن آقا، حسن و حسين عليهما‌السلام و اباذر و سلمان ، مقداد و عمار و محمد بن ابى بكرند.

آن كسانى كه كوچكترين مخالفت نسبت به دستورات على عليه‌السلام نكردند و مرتكب يك كار كه او نهى كرده بود نشدند، اما شما مى گوئيد ما شيعه على هستيم در بيشتر از كارها مخالف او هستيد و نسبت به بسيارى از واجبات كوتاهى مى كنيد. حقوق برادران را سبك مى شماريد. جائى كه نبايد تقيه نمائيد مى كنيد و تقيه نمى كنيد آنجا كه بايد بكنيد. اگر بگوئيد دوستان و محبين آن آقائيم با دوستانش دوست و با دشمنانش دشمن هستيم اين سخن را رد نمى كنم اما مقامى بسيار ارجمند را ادعا كرديد اگر گفته خود را به وسيله كردار ثابت نكنيد هلاك خواهيد شد مگر رحمت خدا نجاتتان بدهد.

عرض كردند يابن رسول الله عليه‌السلام اينك از گفته خود استغفار مى كنيم و توبه مى نمائيم همانطورى كه شما تعليم داديد مى گوئيم ، شما را دوست داريم ، دوستان شما را دوست داريم دوست دوستان شما و دشمن دشمنانتان هستيم . در اين هنگام على بن موسى الرضا عليه‌السلام فرمودمرحبا بكم يا خوانى و اهل ودى مرحبا به شما اى برادران و دوستان من بالاتر بيائيد بالاتر بيائيد. پيوسته آنها را به طرف بالا مى برد تا پهلوى خود نشانيد آنگاه از دربان سوال كرد چند مرتبه آمدند و اجازه نيافتند. عرض كرد شصت بار. فرمود شصت مرتبه برو و سلام كن و سلام مرا نيز برسان . به واسطه استغفار و توبه اى كه كردند گناهانشان محو شد و به سبب محبتى كه با ما دارند سزاوار احترامند. به احتياجات خود و خانواده شان رسيدگى كن از نظر مالى بر آنها فراوان توسعه ده براى مخارج و هدايا و تحفه و رفع احتياجات . (٢٤)

# داستان قبل را تاءييد مى كند

مردى به حضرت امام حسين عليه‌السلام عرض كرد من از شيعيان شمايم . فرمود از خدا بترس چيزى را ادعا مكن كه خداوند بگويد دروغ مى گوئى و در ادعاى خود گناه كردى . شيعيان ما كسانى هستند كه قلبهايشان از هر غل و غش و حيله اى پاك باشد بگو من از مواليان و دوستان شما هستم .

مرد ديگرى به حضرت زين العابدين عليه‌السلام گفت من از شيعيان خاص شمايم .

فرمود پس تو نيز مانند ابراهيم خليل هستى كه خداوند درباره او مى فرمايد: (وَإِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ لَإِبْرَاهِيمَ إِذْ جَاءَ رَبَّهُ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ) ((همانا شيعيان او ابراهيم است كه با قلبى پاك و سالم نزد پروردگارش آمد))اگر قلبت مانند قلب ابراهيم است از شيعيان ما هستى اما اگر مانند او نيست ولى پاك از غل و غش مى باشد از دوستان ما هستى اگر اينطور هم نيست و مى دانى آنچه گفتى دروغ بود به كفاره اين دروغ مبتلا به فلج و جذام خواهى شد كه تا آخر عمر تو را رها نكند.

مردى در حضور حضرت باقر عليه‌السلام بر ديگرى افتخار كرد به اين جملات . گفت تو بر من فخر مى كنى ! با اينكه من از شيعيان آل محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم هستم . حضرت فرمود به پروردگار كعبه قسم تو بر او فخرى ندارى با اينكه اشتباهى نيز در اين دروغ گفتن كردى . آيا مالت را بيشتر دوست دارى براى خود خرج كنى يا براى دوستان مومنت ؟

عرض كرد بيشتر مايلم براى مخارج خود صرف كنم . فرمود پس تو از شيعيان ما نيستى . خرج كردن اموال در نزد ما براى كسانى كه به ادعا مى گويند شيعه شما هستيم محبوبتر است تا براى خودمان (چه رسد به كسانى كه واقعا شيعه ما هستند)و لكن قل انا من محبيكم و من الراجين النجاة بمحبتكم ،ولى بگو من از دوستان شمايم و از آنهايم كه اميدوارم به واسطه محبت شما نجات بيابم . (٢٥)

# نعمت واقعى چيست ؟

 ابراهيم بن عباس كاتب گفت خدمت حضرت رضا عليه‌السلام بوديم يكى از فقها گفت معنى نعيم در آيه شريفه (ثُمَّ لَتُسْأَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ)((در آنروز سوال خواهيد شد از نعمت))آب سرد است . على بن موسى عليه‌السلام با صداى بلند فرمود اين طور تفسير مى كنيد آيه را و هر كسى به يك طريق معنى مى نمايد بعضى مى گويند غذاى خوش طعم است . همانا پدرم از پدرش حضرت صادق عليه‌السلام نقل فرمود كه وقتى اين گفتار شما راجع به معنى نعيم خدمت آنجناب گفته شد خشمگين شده فرمود هرگز خدا بازخواست و سوال نخواهد كرد مخلوق را راجع به چيزهائى كه به آنها تفضل فرموده و براى چنين چيزى منت نمى گذارد. اين كار از مخلوق ناشايست است اگر از غذائى كه به ديگران داده يا آب سرد يا چيزهاى ديگر را منت گذارد، چگونه مى توان به خداى جلت عظمته نسبت داد چيزى را كه براى مردم شايسته نيست .

و لكن النعيم حبنا اهل البيت و موالاتنا يساءل الله عنه بعد التوحيد و نبوة رسوله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ولى نعيم دوستى و ولايت با ما خاندان است كه خداوند بعد از توحيد و نبوت از آن سوال خواهد كرد. زيرا بنده اگر به لوازم ولايت و محبت وفا كرد به نعيم بهشت كه زوال ندارد مى رسد.

حضرت رضا عليه‌السلام فرمود پدرم از حضرت صادق و ايشان از امام باقر به همين طريق از على عليه‌السلام نقل كردند كه پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود:يا على ان اول ما يساءل عند العبد بعد موته شهادة ان لا اله الا الله و ان محمد رسول الله و انك ولى المومنين بما جعله الله و جعلته فمن اقر بذلك و كان معتقده صار الى النعيم الذى لازوال له .

يا على اولين چيزى كه بعد از مرگ از بنده سوال مى كنند شهادت به توحيد و نبوت من و اقرار به ولايت تو است به آن طريقى كه خدا قرار داده و من نيز رسانيدم به آنها. هر كس اعتراف به اين قسمت كرد و اعتقادش ‍ نيز همان بود بسوى نعمتى كه هرگز نابودى و زوال ندارد رهسپار خواهد شد. (٢٦)

# چند روايت در دوستى اهلبيت عليهم‌السلام

١ - عن ابى اسامة زيد الشحام قال : قلت لابى عبدالله عليه‌السلام اسمى فى تلك الاسماء يعنى فى كتاب اصحاب اليمين قال نعم و عنه ايضا قال : قال لى ابو عبدالله عليه‌السلام يا زيدكم اتى لك سنة قلت كذا و كذا قال يا ابا اسامة ابشر فانت معنا و انت من شيعتنا، اما ترضى ان تكون معنا، قلت بلى يا سيدى فكيف لى ان اكون معكم فقال يا زيد ان الصراط الينا و ان الميزان الينا و حساب شيعتنا الينا و الله يا زيد ان ارحم بكم من انفسكم و الله لكانى انظر اليك و الى الحرث بن مغيرة النضرى فى الجنة فى درجة واحدة . (٢٧)

ابو اسامه گفت به حضرت صادق عليه‌السلام عرض كردم آيا اسم من در جمله اصحاب يمين نوشته شده فرمود آرى . از او نيز نقل شده كه حضرت صادق عليه‌السلام پرسيد از من ! چند سال دارى ؟ گفتم اينقدر فرمود: ابا اسامه بشارت باد تو را، تو با ما هستى و از شيعيان مائى آيا خشنود نيستى از اينكه با ما باشى . عرض كردم آقاى من چگونه ممكن است مثل من با شما باشد. فرمود اى زيد! صراط، قيامت و ميزان اعمال در اختيار ما است حساب شيعيان ما نيز در دست ما است به خدا سوگند اى زيد! من به شما از خودتان مهربانترم . به خدا قسم گويا مى بينم تو و حرث بن مغيره را در بهشت به يك درجه مساوى .

٢ - .عن الطياسى عن العلا عن محمد قال ساءلت ابا جعفر عليه‌السلام عن قول الله عزوجل (فاولئك يبدل الله سيئاتهم حسنات و كان الله غفورا رحيما) فقال عليه‌السلام يوتى بالمومن المذنب يوم القيمة حتى يقام بموقف الحساب فيكون الله تعالى هو الذى يتولى حسابه لا يطلع على حسابه احدا من الناس فيعرفه ذنوبه حتى اذا اقر بسيئاته قال الله عزوجل للكتبة بدلوها حسنات و اظهروها للناس فيقول الناس حينئذ ما كان لهذا العبد سيئة واحدة ثم ياءمرالله به الى الجنة فهذا تاءويل الاية فهى فى المذنبين من شيعتنا خاصة .

محمد گفت از حضرت باقر تفسير آيه (فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ) ((خداوند گناهان اين دسته را به حسنات تبديل مى كند))سوال كردم . فرمود روز قيامت مومن گناهكار را در معرض حسنات مى آورند خداوند خود به حساب او رسيدگى مى كند، هيچكس را بر گناه او مطلع نمى نمايد، گناهانش را به او گوشزد مى كند وقتى اقرار و اعتراف نمود به ملائكه نويسنده امر مى كند همه گناهان را به حسنات تبديل كنند.

آنگاه نامه عمل او را ميان مردم آشكار مى نمايند. اهل محشر مى گويند اين بنده را يك گناه نيست ! سپس بسوى بهشت رهسپار مى شود. اين است تاءويل آيه شريفه ، اين كار فقط اختصاص به شيعيان گنه كار ما دارد.

٣ - عن الرضا عليه‌السلام عن آبائه عليهم‌السلام قال قال رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم حبنا اهل البيت يكفر الذنوب و يضاعف الحسنات و ان الله تعالى يتحمل عن محبينا اهل البيت و ما عليهم من مظالم العباد الا ما كان منهم على اضرار و ظلم للمومنين فيقول للسيئات كونى حسنات .

ايضا عن الرضا عن آبائه عليهم‌السلام قال قال رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم اذا كان يوم القيمة ولينا حساب شيعتنا فمن كانت مظلمته فيما بينه و بين الله عزوجل حكمنا فيها فاجابنا و من كانت مظلمته فيما بينه و بين الناس استعوهبناه فوهبت لنا و من كانت مظلمته فيما بينه و بيننا كنا احق من عفا و صفح . (٢٨)

حضرت رضا عليه‌السلام از آباء خود از پيغمبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نقل كرد كه آنجناب فرمود: دوستى ما خانواده گناهان را محو و حسنات را دوچندان مى كند. مظالم عباد كه بر گردن محبين ما خانواده باشد خداوند بر مى دارد مگر زيان يا ظلمى كه به مومنين رسانيده باشند. گناهان را به حسنات برمى گرداند.

و نيز حضرت رضا عليه‌السلام از آباء گرام خود و آنها از پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نقل كردند كه آنجناب فرمود: روز قيامت حساب شيعيانمان به دست ما داده مى شود كسى كه گناهش بين خود و خدا باشد، ما را نسبت به آن حكومت داده اند هر چه بكنم رد نخواهد كرد. كسى كه مظلمه اى از مردم بر گردن او باشد درخواست مى كنيم ببخشد صاحب مظلمه نيز مى بخشد و هر كس را مظلمه اى بين او و ما باشد ما شايسته تريم به عفو و بخشش .

٤ - عن ابن ابى يعفور قال قلت لابى عبدالله عليه‌السلام انى اخالط الناس فيكثر عجبى من اقوام لايتولونكم و يتولون فلانا و فلانا لهم امانة و صدق و وفاء و اقوام يتولونكم ليس لهم تلك الامانة و لاالوفاء و الصدق قال فاستوى جالسا و اقب لعلى كالغضبان ثم قال لادين لمن دان بولاية امام جائر ليس من الله ، و لاعتب على من دان بولاية امام عدل من الله قال قلت لادين لاولئك و لا عتب على هولاء فقال نعم لادين لاولئك و لا عتب على هولاء ثم قال اما تسمع لقول الله (الله ولى الذين آمنوا يخرجهم من الظلمات الى النور) يخرجهم من ظلمات الذنوب الى نور التوبة و المغفرة لولايتهم كل امام عادل من الله و قال (و الذين كفروا اوليائهم الطاغوت يخرجونهم من النور الى الظلمات ) قال قلت اليس الله عنى بها الكفار حين قال و الذين كفروا قال فقال و اى نور للكفافر و هو كافر فاخرج منه الى الظلمات انما عنى الله بهذا انهم كانوا على نورالاسلام فلما ان تولوا كل امام جائر ليس من الله خرجوا بولايتهم اياهم من نورالاسلام فلما ان تولوا كل امام جائر ليس من الله خرجوا بولايتهم اياهم من نورالاسلام الى ظلمات الكفر فاوجب لهم النار مع الكفار فقال اولئك اصحاب النار هم فيها خالدون . (٢٩)

ابن ابى يعفور گفت به حضرت صادق عليه‌السلام عرض كردم : من با مردم مراوده دارم ، بسيار در شگفتم از اينكه عده اى از مردم هستند ولايت نسبت به شما ندارند، فلانى و فلانى را دوست دارند، اما امين و راستگو و باوفايند، عده اى نيز هستند كه شما را دوست مى دارند و داراى ولايتند ولى آن امانت و وفا و راستگويى را ندارند. حضرت صادق عليه‌السلام اين سخن را شنيد راست نشست و مانند شخص خشمناك روى به من كرده فرمود: آنهائى كه دوستى دارند نسبت به هر پيشواى ظالمى كه از جانب خدا منصوب نشده دين ندارند. كسانى كه ولايت دارند نسبت به امام عادلى كه از طرف خداست بر آنها سرزنش و عتابى نيست . عرض ‍ كردم آنها دين ندارند و اينها سرزنش نمى شوند؟ فرمود آرى آنها دين ندارند و اينها سرزنش نمى شوند.

سپس فرمود: مگر اين آيه را نشنيده اى كه خداوند مى فرمايد: (اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ)خدا پشتيبان كسانى است كه ايمان آورده اند آنها را از تاريكيها بسوى نور مى برد، يعنى از تاريكيهاى گناه بسوى نور توبه و مغفرت مى برد به واسطه دوستى و ولايت با امام عادلى كه از جانب خدا است .

و نيز مى فرمايد: (وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ).ابن ابى يعفور مى گويد عرض كردم مگر منظور از اين آيه كفار نيست به دليل اينكه مى فرمايد و الذين كفروا. فرمود مگر كفار در حال كفر نور دارند كه از نور به تاريكيها برده شوند.

همانا منظور اين اشخاصند كه به واسطه دوست داشتن پيشوايان ستمگرى كه از جانب خدا منصوب نشده اند، از نور اسلام به تاريكيهاى كفر كشيده مى شوند، آتش بر آنها با كفار واجب شده از اينرو خداوند مى فرمايد:(أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ) اين دسته ، اهل آتشند و در آنجا هميشه خواهند بود.

٥ - عن محمد بن سليمان الديلمى عن ابيه قال دخل سماعة بن مهران على الصادق عليه‌السلام فقال يا سماعة من شر الناس قال نحن يابن رسول الله قال فغضب حتى احمرت و جنتاه ثم استوى جالسا و كان متكئا فقال يا سماعة من شرالناس عندالناس فقلت و الله ما كذبتك يا ابن رسول الله نحن شر الناس عند الناس لانهم سمونا كفارا و رافضة فنظر الى ثم قال كيف بكم اذا سبق بكم الى الجنة و سيق بهم الى النار فينظرون اليكم و يقولون (ما لنا لانرى رجالا كنا نعدهم من الاشرار) يا سماعة بن مهران انه من اساء منكم اسائة مشينا الى الله تعالى يوم القيمة باقدامنا فتشفع فيه فنشفع و الله لا يدخل النار منكم عشرة رجال و الله لا يدخل النار منكم خمسة رجال و الله لا يدخل النار منكم ثلثة رجال و الله لا يدخل النار منمكم رجل واجد فتنافسوا فى الدرجات و اكمدوا عدوكم بالورع . (٣٠)

محمد بن سليمان ديلمى از پدرش نقل كرد كه سماعة بن مهران خدمت حضرت صادق عليه‌السلام رسيد. حضرت از او پرسيد بدترين مردم كيانند. جواب داد ما هستيم .

سماعة گفت آنجناب چنان خشمناك گرديد كه دو گونه اش برافروخته شد تكيه داده بود حركت كرده راست نشست . فرمود سماعه ! بدترين مردم در نظر مردم كيانند.

گفتم سوگند به خدا به شما دروغ نگفتم بدترين مردم در نظر مردم ما هستيم زيرا آنها ما را كافر و رافضى مى نامند در اين هنگام به من نگاهى كرده فرمود چگونه خواهيد بود آن روز كه شما را بسوى بهشت و آنها را به طرف آتش برند آن زمان به سوى شما نگاه مى كنند و بگويند چه شد؟ كسانى را كه از اشرار مى شمرديم اينكه در جهنم نمى بينيم .

سماعه ! از هر يك از شما گناهى سر زند روز قيامت به پاى خود به پيشگاه خدا مى رويم و براى او شفاعت مى كنيم ، شفاعت ما را قبول مى فرمايد: سوگند به خدا ده نفر از شما به جهنم وارد نمى شوند. بخدا سوگند سه نفر از شما وارد جهنم نمى شوند، نه بخدا سوگند يك نفر هم از شما وارد نمى شود. كوشش و جديت كنيد در بدست آوردن درجه عالى بهشت و دشمنان خود را به وسيله ورع و پرهيزكارى به اندوه مبتلا نمائيد.

٦ - عن حذيفة بن منصور قال كنت عند ابى عبدالله عليه‌السلام اذ دخل عليه رجل فقال جعلت فدالك ان لى اخالا يوتى من محبتكم و اجلالكم و تعظيمكم غير انه يشرب الخمر فقال الصادق عليه‌السلام اما انه لعظيم ان يكون محبنا بهذه الحالة و لكن الا انبئكم بشر من هذا. الناصب لنا شر منه و ان ادنى المومنين و ليس فيهم دنى ليشفع فى ماءتى انسان و لو ان اهل السموات السبع و الارضين السبع و البحار السبع شفعوا فى ناصب ما شفعوا فيه . الا ان هذا لا يخرج من الدنيا حتى يتوب او يبتليه الله ببلاء فى جسده فيكون تحبيطا لخطاياه حتى يلقى الله عزوجل لاذنب له . ان شيعتنا على السبيل الا قوم ان شيعتنا لفى خير ثم قال ان ابى كان كثيرا ما يقول احبب حبيب آل محمد و ان كان مرهقا ذيالا و ابغض بغيض آل محمد و ان كان صواما قواما. (٣١)

حذيفة بن منصور گفت من خدمت حضرت صادق عليه‌السلام بودم مردى وارد شده عرض كرد فدايت شوم مرا برادرى است كه شيطان او را از لحاظ محبت و احترام و تعظيم شما خانواده نمى تواند بفريبد ولى عيبى كه در اوست شراب مى خورد. حضرت صادق عليه‌السلام فرمود همانا اين قسمت خيلى عظيم است كه محب و دوست دار ما شرابخوار باشد. ولى ترا خبر دهم كسى كه از او هم بدتر است دشمن ما خانواده از چنين شخصى بدتر است .

پست ترين مومنين با اينكه در ميان مومنين ، پست وجود ندارد مى تواند دويست نفر را شفاعت كند ولى اگر هفت آسمان و هفت زمين و هفت دريا درباره دشمن ما خانواده شفاعت كنند پذيرفته نخواهد شد.

اين شخص را ذكر كردى از دنيا خارج نمى شود مگر اينكه توبه نمايد يا خداوند او را به بلائى در بدنش مبتلا مى كند كه گناهش از بين برود تا خداوند را بدون گناه ملاقات كند. شيعيان ما در راهى استوارند همانا شيعيان ما عاقبت بخيرند.

آنگاه فرمود پدرم پيوسته مى فرمود دوست بدار آل محمد((صلوات الله عليهم اجمعين))و اگر چه فتنه جو و متكبر باشد و دشمن دارد دشمن آل محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را اگر چه پيوسته روزه دار و شب زنده دار باشد.

٧ - قال ابو عبدالله عليه‌السلام ابلغ موالينا عنا السلام و اخبرهم انا لانغنى عنهم من الله شيئا الا بعمل و انهم لن ينالوا و لا يتنا الا بعمل او ورع و ان اشد الناس حسرة من وصف عدلا ثم خالفه الى غيره . (٣٢)

حضرت صادق عليه‌السلام فرمود سلام مرا به دوستانمان برسان و به آنها بگو ما نمى توانيم بى نياز كنيم شما را از طرف خدا مگر به عمل و هرگز به ولايت ما نخواهيد رسيد مگر به پرهيزكارى و عمل ، پشيمان ترين مردم در روز قيامت كسى ، است كه كار خوبى را توصيف نمايد و خود برخلاف آن عمل كند.

# پاورقي

 ١- روضه كافى ، ص ٧٦.

٢- روضات الجنات ، ص ٢٧١، ج ١٢؛ بحار، ص ٧٢؛ تمام قصيده در ص ٢١٩؛ الغدير، ج ٢ ذكر شده .

٣- ج ٢ الغدير، ص ٢٧٤.

٤-به نقل ديگرى در ص ٢٧٣ الغدير مى نويسد سيد وقتى كه تمام صورتش سياه شد سه مرتبه گفتهكذايفعل باوليائك يا علىبا دوستان تو اينطور معامله مى شود على جان ، در اين موقع نقطه سفيد پيدا شد.

٥-ينابيع الموده ، ج ١، ص ٩٥.

٦-عبدى همان سفيان بن مصعب عبدى شاعر كوفى است كه حضرت صادق عليه‌السلام درباره او مى فرمود:يا معشر الشيعة علموا اولادكمشعر العبدى فانه على دين الله .

٧-جلد يازدهم بحارالانوار، ص ١٣٧.

٨-جلد يازدهم بحارالانوار، ص ١٤٤.

٩-هنگامى كه پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از فتح خيبر بازگشت و وارد مدينه شد زنى يهودى ران مسمومى را بريان كرده به هديهخدمت آنجناب آورد. حضرت فرمود نان بياوريد. هنوز آنجناب دست به غذا نبرده بود براء بن معرور شروع به خوردن كرد. على عليه‌السلامفرمود براء بر پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم سبقت مگير. گفت مثل اينكه تو پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را نسبت بهبخل مى دهى . فرمود نه من از نظر احترام و عظمت پيغمبر مى گويم براى من و تو و احدى جايز نيست كه در كار يا سخن يا خوراك يا آب بر پيغمبرپيشى بگيرد. براء گفت من كه آنجناب را بخيل نمى دانم . على عليه‌السلام فرمود چون اين غذا را زنى يهودى آورده وضعش معلوم نيست اگر بهدستور پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بخورى ترا آسيبى نمى رساند ولى بدون اجازه اگر خوردى چنانچه زيانى ديدى از جانب خودت مىباشد. براء اين سخنان را مى شنيد و لقمه را در دهان گذاشته مى خورد. به واسطه همان لقمه مسموم از دنيا رفت . اين گفتگو همان مزاحى بود كهحضرت اشاره فرمود.

١٠-جزء ١٧ بحارالانوار چاپ آخوندى ، ص ٣١٠ و ٣٢٠.

١١-روضه كافى ، ص ٧٨.

١٢-روضه كافى ، ص ٢٣٦.

١٣-اصول كافى ، ج ٢، ص ٤٠٠.

١٤-معانى الاخبار، ص ١٢٣.

١٥-روضات الجنات ، ص ٥٩١.

١٦-الكنى و الالقاب ، ج ٢، ص ١٣٦.

١٧-خزائن نراقى .

١٨-خزائن نراقى ، ص ٢٢٧.

١٩-محمد بن مسلم از بزرگان اصحاب و حوارى حضرت باقر و صادق عليهما السلام است .

٢٠-دارالسلام نورى ، ج ٢، ص ٢٧١.

٢١-جلد ١٥ بحارالانوار، جزء اول ص ٢٩٢.

٢٢-آيا با حلوائى زعفرانى اى پسر هند جگرخوار مى خواهى شرافت و دين ما را بربائى . به خدا پناه مى برم اين كار نخواهد شد مولا وآقاى ما امير المؤ منين است . الكنى و الالقاب ، ج ١، ص ٧.

٢٣-الكنى ، ج ٢، ص ٢٦٩.

٢٤-جلد ١٥ بحارالانوار، جزء اول ، ص ٢٤٤.

٢٥-اين چند روايت از جلد ١٥ بحار جزء اول ، ص ١٤٣ و ١٤٤.

٢٦-ينابيع الموده ، جزء اول ، ص ١١١.

٢٧-الكنى و الالقاب ، ج ١، ص ٤.

٢٨-جلد ١٥ بحارالانوار، ص ١٢٨، جزء اول .

٢٩-جلد ١٥ بحار، جزء اول ، ص ١٢٩.

٣٠-جلد ١٥، بحارالانوار، جزء اول ، ص ٣٣.

٣١-جلد ١٥ بحارالانوار، ص ١٣٥.

٣٢-جزء دوم بحار، ص ٢٨.

فهرست مطالب

[مقدمه 3](#_Toc3626544)

[نمونه اى از دوستان واقعى ائمه عليهم‌السلام 5](#_Toc3626545)

[سيد حميرى در حال احتضار چه ديد 8](#_Toc3626546)

[.. معنى حديث لاتعادو الايام 20](#_Toc3626547)

[معنى حديث لاتعادو الايام 21](#_Toc3626548)

[با دشمنان اينطور مى كنند با دوستان چه خواهند كرد؟ 25](#_Toc3626549)

[تقليد از على عليه‌السلام كرد يكى از پادشاهان 28](#_Toc3626550)

[ارادت دوستان و توجه ائمه عليه‌السلام به آنها 32](#_Toc3626551)

[فرزندان خود را اين چنين تربيت كنيد 34](#_Toc3626552)

[اسم شيعه بر هر كسى صادق نيست 36](#_Toc3626553)

[داستان قبل را تاءييد مى كند 38](#_Toc3626554)

[نعمت واقعى چيست ؟ 40](#_Toc3626555)

[چند روايت در دوستى اهلبيت عليهم‌السلام 42](#_Toc3626556)

[پاورقي 50](#_Toc3626557)

[فهرست مطالب 52](#_Toc3626558)